

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
شماره بیست و دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶: ۲۱۹-۱۸۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

تحلیل گفتمانی رابطه نظریه سیاسی و کنش سیاسی در یونان باستان

* سید جواد امام جمعه‌زاده
** علی علی‌حسینی
*** احسان کاظمی
**** علیرضا آقاحسینی

چکیده

رویکردهای رایج نظریه سیاسی را متهم به نادیده گرفتن واقعیت سیاسی، فاقد پروبلماتیک واقعی و بیشتر مشمول حیثیتی انتزاعی و متافیزیکی تفسیر می‌کنند. پژوهش حاضر مقابل این دیدگاه است و تلاش دارد نظریه سیاسی را درگیر و مشغول واقعیت سیاسی تفسیر کند. بدین منظور این پژوهش در نظر دارد درکی گفتمانی از نظریه سیاسی یونان باستان و رابطه آن با کنش سیاسی - به عنوان معیار و ملاک واقعیت سیاسی - ارائه دهد. نویسندگان بدین منظور ابتدا به تبارشناسی شرایط ظهور نظریه سیاسی در یونان باستان می‌پردازند. سپس با گزینش مفهوم پولیس به عنوان دال مرکزی نظریه سیاسی یونان باستان به تشریح چرایی مرکزیت و محوریت این مفهوم پرداخته می‌شود. در قسمت بعد تلاش می‌شود که رابطه گفتمانی پولیس با عناصر بنیادین نظریه سیاسی یونان باستان آشکار شود. در آخرین بحث به کیفیت و چگونگی رابطه نظریه سیاسی و کنش سیاسی در یونان باستان اشاره می‌شود. این پژوهش در فرآیند اثبات مدعای خود از مفروضات نظریه تحلیل گفتمان بهره می‌برد.

واژه‌های کلیدی: نظریه سیاسی، کنش سیاسی، یونان باستان، پولیس و تحلیل گفتمان.

javad@ase.ui.ac.ir

ali.alihosseini@ase.ui.ac.ir

e.kazemi.p@gmail.com

a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir

* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان

** نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان

*** دکتری علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان

**** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان

مقدمه

لاکلاو و موفه اذعان می‌دارند که «تغییر از مارکسیسم به پسامارکسیسم نه فقط آنتیک بلکه انتولوژیکال است» (لاکلاو و موفه، ۱۳۹۲: ۹). این سخن لاکلاو و موفه در تحول نظریه سیاسی مارکسیسم را می‌توان به کلیت نظریه سیاسی به عنوان دانشی گفتمانی تسری داد و اینگونه استدلال کرد که تحول گفتمانی نظریه سیاسی، انتولوژیکال است. بدین ترتیب با تحول گفتمانی نظریه سیاسی، منطق معرفتی و کنشی آن هم تغییر می‌کند. از این منظر، در گفتمان‌های متفاوت نظریه سیاسی با استراتژی‌های یکسانی از کنش سیاسی مواجه نیستیم، بلکه به تناسب تحول در گفتمان نظریه سیاسی، شاهد تحول در استراتژی‌های کنش سیاسی نیز هستیم؛ زیرا شناخت‌های سیاسی مختلف از جهان به کنش‌های سیاسی مختلفی منجر می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۴).

آنچه در اینجا اهمیت دارد، چگونگی شکل‌گیری نظریه سیاسی است. نظریه سیاسی از منظر گفتمانی در پاسخ به بحران واقعیت و بحران نظم شکل می‌گیرد. در واقع نظریه سیاسی، نظامی منسجم از ارزش‌گذاری‌ها، هنجارگذاری‌ها، غایت‌شناسی‌ها و دستور کارها برای برون‌رفت از وضعیت و موقعیت بحرانی است. از همین‌رو سوژه سیاسی برای معرفت‌یابی نسبت به بحران و از این طریق برای نظم‌دهی به بی‌نظمی‌ها و سامان‌دهی به نابسامانی به نظریه سیاسی رجوع می‌کند. در شکل زیر می‌توان تصویر دقیق‌تری از چگونگی شکل‌گیری نظریه سیاسی را نظاره کرد:



شکل ۱- فرآیند چگونگی شکل‌گیری و تحول در نظریه سیاسی

در این ترسیم نشان داده می‌شود که نظریه سیاسی از تصادم با واقعیت بحرانی تشکیل می‌یابد. سپس نظریه سیاسی دست‌مایه کنش سیاسی به منظور سامان‌دهی مجدد به واقعیت بحرانی قرار می‌گیرد. این فرآیندی است که در نهایت به تحول در خود نظریه سیاسی منجر می‌شود؛ زیرا نظریه سیاسی به عنوان الگویی گفتمانی به وسیله پراکتیک‌های گفتمانی حفظ و دگرگون می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۳۴).

با تأکید بر اینکه نظریه سیاسی بر کنش سیاسی تأثیرگذار است، این پرسش مطرح می‌شود که تحول در استراتژی‌های کنش سیاسی چگونه قابل توجیه هست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که بر اساس منطق حاکم بر نظریه گفتمانی، اگر نظریه سیاسی ماهیتی «گفتمانی» پنداشته شود، کنش سیاسی هم حیثیتی گفتمانی می‌یابد. به بیان دیگر کنش سیاسی، کنشی گفتمانی خواهد بود و از منطق گفتمانی حاکم بر آن پیروی و تبعیت خواهد کرد. از همین‌رو فوکو بر آن است که کنش‌های گفتمانی با آثار فردی منطبق نیست و از این آثار فردی فراتر است و اغلب شمار زیادی از آثار را وحدت می‌بخشد (تاجیک، ۱۳۹۰: ۲۶۵). بنابراین کنش سیاسی، کنشی گفتمانی است که از قواعد و احکام هر عصر پیروی می‌کند. این بدان معناست که استراتژی‌های کنش سیاسی با توجه به تحول گفتمانی نظریه سیاسی و از یک عصر به عصر دیگر تحول می‌یابد.

در ادامه بحث تلاش می‌شود تا منطق یادشده که پرده از رابطه میان نظریه، کنش و واقعیت سیاسی برمی‌دارد، در نظریه سیاسی یونان باستان به عنوان گفتمانی منحصربه‌فرد از نظریه سیاسی عملیاتی شود. بدین منظور ابتدا به تعریف و شرح مفاهیم پرداخته می‌شود. سپس درباره تبارشناسی شرایط ظهور نظریه سیاسی بحث می‌شود. در بخش سوم تلاش می‌شود با استخراج و مفصل‌بندی عناصر آشکار و پنهان نظریه سیاسی یونان باستان درباره یک دال مرکزی به درکی گفتمانی از نظریه سیاسی یونان باستان دست یابیم. در آخرین بحث این قسمت با شناسایی امر سیاسی و سوژه سیاسی در نظریه سیاسی یونان باستان به استراتژی‌های کنش سیاسی در نظریه سیاسی یونان باستان پرداخته می‌شود.

تعریف مفاهیم

گفتمان: گفتمان در زبان‌شناسی سوسور به مجموعه‌ای از نشانه‌های مفصل‌بندی‌شده

و پیوند یافته اطلاق می‌شود؛ یک نظام معنایی که واژه‌ها و نشانه‌های آن در پیوند با هم مجموعه‌ای معنادار را موجب می‌شود (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۰). گفتمان در نظر فوکو تحلیلی از روابط متقابل «دانش و قدرت» در بساختن «حقیقت» است. از این منظر گفتمان، سامانه‌ای معنادار است که علاوه بر شیوه‌های اندیشیدن و قواعد آگاهی یافتن بر شیوه‌های کنش نیز بار می‌شود (کلانتری، ۱۳۹۱: ۱۲).

نظریه سیاسی: نظریه‌ها به‌خودی‌خود به وجود نمی‌آیند، بلکه محصول تعامل ذهن با واقعیت‌های ساختاری‌اند. به بیان دیگر نظریه‌ها یا به تعبیر لاکلائو، اسطوره‌های^۱ اجتماعی/سیاسی، ثمره بی‌قراری ساختاری‌اند. نظریه به نوعی بازنمایی و تبیین شرایط بی‌قرار اجتماعی است و در پی آن است که پاسخی مناسب به بحران‌ها و مشکلات موجود ارائه کند. بنابراین نظریه‌ها برای توضیح و فهم واقعیت و سامان دادن به نابسامانی‌ها پدید می‌آیند و در تعامل با واقعیت نیز رو به تکامل یا افول می‌روند. نظریه‌ها به بازسازی آرمانی فضای اجتماعی می‌پردازند و از راه مفصل‌بندی دوباره نیروها و نشانه‌های ناپایدار به دنبال ایجاد یک عینیت اجتماعی جدید هستند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۳).

مفهوم نظریه سیاسی در کنار مفاهیمی چون فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی که رقیب آن خوانده می‌شود، قرار می‌گیرد. با این حال این پژوهش در نظر ندارد با ورود به تفکیک‌گذاری میان این مفاهیم، بحث خویش از نظریه سیاسی را دچار نوعی تقلیل‌گرایی کند. از همین‌رو نظریه سیاسی را به مثابه نظامی منسجم از تفکر سیاسی می‌داند که واجد تاریخی طویل است. اما باید در نظر داشت که در طول تاریخ، ماهیت یکسانی نداشته است و با تحول‌های بنیادین روبه‌رو بوده است، به طوری که تعاریف و برداشت‌های گوناگونی از آن شده است. بر همین اساس این تعریف از نظریه سیاسی گزینش شده است که: نظریه سیاسی، بیشتر در قالب تلاشی نظام‌مند برای «تحلیل مفهومی» پدیده‌های سیاسی در نظر گرفته می‌شود. طبق این دیدگاه، نظریه سیاسی با تأملات نظام‌مند و توضیح معنای واژگان و مفاهیم سیاسی کلیدی پیوند خورده است (معینی‌علمداری، ۱۳۹۰: ۴).

امر سیاسی: درک مفهوم امر سیاسی زمانی ممکن خواهد که در مقابل مفهوم سیاست^۱ به بحث گذاشته شود. مفهوم سیاست در معنای کلاسیک خود اشاره به روابط سیاسی در سطح نهادها، احزاب، حکومت و دولت دارد. در اینجا سیاست معنایی تقلیل یافته می‌یابد که منازعه‌های سیاسی در سطح جامعه و منازعه‌های گفتمانی و اندیشگی را نادیده می‌گیرد. در حالی که امر سیاسی موضعی موسع‌تر، عمیق‌تر و پویاتر نسبت به روابط سیاسی و ماهیت جامعه سیاسی دارد. در واقع می‌توان گفت که سیاست در دل امر سیاسی قرار دارد و نسبت به آن، امر سیاسی کلیت و شمولیت بیشتری دارد. موفه^۲، تفاوت این دو مفهوم را اینگونه شرح می‌دهد: «سیاست به سطح انتیک^۳ اشاره دارد، در حالی که امر سیاسی مربوط به سطح انتولوژیک^۴ می‌شود. به این معنی که سطح انتیک مربوط به کردارهای متنوع سیاست مرسوم است، در حالی که سطح انتولوژیک مربوط به شیوه است که در جامعه تأسیس می‌شود».

موفه بر همین مبنا، امر سیاسی را به عنوان فضای قدرت، منازعه و تخصم (آنتاگونیزم) و سیاست را مکانیزم سامان دادن به کردارها و نهادها تعریف و تفسیر می‌کند: «منظور من از امر سیاسی، بعد تخصم (آنتاگونیزم) است که به نظرم عنصر قوام جوامع بشری است؛ در حالی که سیاست، مجموعه‌ای از کردارها و نهادهاست که از طریق آن نظم ایجاد می‌شود. هم‌زیستی بشر در زمینه تضادی سازمان می‌یابد که امر سیاسی فراهم می‌کند» (موفه، ۱۳۹۱: ۱۶).

سوژه سیاسی: سوژه سیاسی اشاره به عاملان و کنشگران سیاست دارد. پژوهش حاضر، تحلیل گفتمانی از سوژه سیاسی را مدنظر قرار می‌دهد. سوژه سیاسی از این منظر نه پیکری دکارتی دارد که مداوم آزاد و خودمختار و تعیین‌کننده امور تلقی می‌شود و نه پیکری آلتوسری که در خیمه ساختارهای حصین گرفتار می‌آید. از این منظر، سوژه سیاسی در پیوند با گفتمان حیثیت و هویت می‌یابد، بدین نحو که گفتمان، خود محصول کنشگری سوژه سیاسی است. اما به محض عینیت یافتن گفتمان این

1. Politics
2. Mouffè, Chantal
3. Ontic
4. Ontological

سوژه است که حیثیت و هیبت گفتمان را لاجرم بر تن می‌گیرد. در تحلیل گفتمانی، سوژه سیاسی به عنوان حیثیتی کنشگر و متعین سیاست زمانی بروز می‌یابد که گفتمان هژمون در معرض بی‌قراری قرار می‌گیرد. در شرایط بحرانی و بی‌قراری گفتمان هژمون است که سوژه سیاسی اقدام به کنش آزاد، خلاقانه و انتخاب‌گرانه در راستای معرفی گفتمان جدید به جامعه می‌کند.

کنش سیاسی: کنش سیاسی، اقدام «آگاهانه» و «استراتژیک» سوژه‌های سیاسی در یک شرایط و وضعیت سیاسی منحصربه‌فرد است (Hafman, 2007: 150). به بیان دیگر کنش سیاسی دارای سوییجهای هدفمند در راستای حمایت یا مقاومت در برابر یک وضعیت سیاسی خاص یا تحول در آن است. همچنین کنش سیاسی حکایت از «الگوها» و «استراتژی‌هایی» دارد که در راستای حمایت یا مقاومت در برابر یک وضعیت سیاسی خاص یا تحول در آن دارد. به بیان دیگر کنش سیاسی در وضعیت‌های سیاسی متفاوت، اشکال متفاوتی می‌یابد که از آنها با عنوان استراتژی‌های کنش سیاسی یاد می‌کنیم. از منظری گفتمانی، وقتی از استراتژی‌های متفاوت کنش سیاسی سخن می‌گوییم، در واقع با «کنش گفتمانی»^۱ مواجه هستیم. کنش سیاسی خود محصول «سوژگی سیاسی» است. به سخن دیگر، سوژه سیاسی با کنشگری سیاسی در راستای تثبیت یا ایجاد تحول در واقعیت سیاسی و گفتمان تفسیرگر و سامان‌دهنده واقعیت سیاسی دست به کنش می‌زند. از این جهت درک استراتژی‌های کنش سیاسی منوط به فهم شرایطی است که سوژه سیاسی در آن می‌زید.

تبارشناسی شرایط ظهور نظریه سیاسی

مطابق ساخت نظری این پژوهش و برای درک شرایط ظهور نظریه سیاسی، جستاری هر چند کوتاه و مختصر در باب سیر تاریخ سیاسی یونان باستان ضروری است. مهم‌ترین بخش تاریخ سیاسی یونان باستان که در درک چگونگی ظهور نظریه سیاسی اهمیت دارد، گذار از نظام سیاسی موکنای به نظام دولت‌شهری بود که خود موجب ظهور اشکال جدیدی از اندیشیدن و شیوه‌های نوینی از مناسبات، روابط و همچنین

1. Discoursiv Action

نهادهای سیاسی بود.

قبل از ظهور پولیس^۱ یونانی، نظام سیاسی موکنای که مبتنی بر پادشاهی بود، قواعد زیست سیاسی یونانیان را تعریف می کرد. در دوره موکنای، حیات اجتماعی پیرامون قصر شاهی سامان می یافت. شاه موکنای در صدر سلسله مراتب نظامی و اداری قرار داشت و هر قدرتی در نهایت از او ناشی می شد. سقوط نظام موکنای منجر به فروپاشی شیوه‌ای حکومتی و نوعی از قدرت سیاسی با ظواهر و آثار خارجی آن شد که برآمد آن تحول در فضای سیاسی و همچنین تحول در انسان یونانی بود. این تحول سیاسی در درازمدت شرایط و مقدمات استقرار دولت - شهر و پیدایش اندیشه عقلی را به دنبال داشت. در واقع تحول از نظام پادشاهی موکنای به نظام دولت - شهری، بحرانی بود که جامعه یونانی را دستخوش تلاطم و دگرگونی کرده بود. این شرایط بحرانی فارغ از تحول در ساخت نظم سیاسی منجر به ظهور شکل جدیدی از تفکر و اندیشه شد که در آن استدلال عقلی مبنای تفحص و تفکر در باب مسائل و مشکلات جامعه یونانی قرار گرفت. در چنین شرایطی، به جای افسانه‌های مربوط به خلقت و آفرینش که با مناسک و آیین‌های شاهی و اسطوره‌های مربوط به حاکمیت در عصر موکنای پیوند داشت، اندیشه‌ای نو به وجود آمد که کوششی برای بنیاد نهادن نظم جهان بر مبنای تعادل، تناسب و برابری میان اجزای تشکیل دهنده عالم بود (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۱۶).

تفاوت گفتمان سیاسی حاکم بر نظام دولت شهری در یونان باستان نسبت به گفتمان نظام کهن و پهلوانی‌ای که بر زندگی سیاسی / اجتماعی یونان هژمونی داشت، به اندازه‌ای محسوس بود که برخی تفاوت دنیای دولت شهری یونان قدیم با دنیای پادشاهی پهلوانی را به اندازه تفاوت دنیای متعلق به دموکراسی مدرن با پادشاهی‌های قرون وسطی تفسیر می کنند (پگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۲۷).

بدین ترتیب با گذار از نظام موکنای به نظم دولت شهری، به تدریج در حیات اجتماعی یونانی، به جای شاه که در دنیای اسرارآمیز قصر خود از قدرتی نامحدود برخوردار بود، مناسباتی برقرار شد که آن را «سیاسی» خوانده‌اند و سرنوشت آن مناسبات، موضوع گفت‌وگویی همگانی و عمومی بود و اداره شهر از امور همگانی به

1. polis

شمار آمد. این تحول در فرآیندهای سیاسی یونان باستان منجر به ظهور و زایش خرد یونانی و فرارفتن از تفکر اسطوره‌ای شد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۱۷)؛ تحولی که سرانجام آن معطوف ساختن تفکر به انسان و ظهور نظریه سیاسی بوده است. در واقع این پژوهش محوریت یافتن انسان را به معنای آغاز ظهور نظریه سیاسی تلقی می‌کند. پرداختن به انسان و روابط انسانی به عنوان آغاز ظهور نظریه سیاسی تعریف می‌شود؛ زیرا قبل از ماهیت حکومت و نوع رابطه آن با جامعه و فرد به عنوان محور اساسی نظریه سیاسی، انسان و موقعیت و حیثیت آن در اجتماع سیاسی اهمیت دارد (Barker, 1918: 60-62).

برای ردیابی اولین نظام‌های فکری‌ای که در یونان باستان، انسان و در نتیجه سیاست را سرآغاز اندیشیدن قرار دادند، به تبارشناسی نظام‌های فکری یونان باستان می‌پردازیم. شرح نظام‌های فکری رایج در یونان باستان بدین معنا نیست که قائل به محتوای سیاسی برای آنها هستیم، بلکه برای تبارشناسی ظهور پروبلماتیک انسان و روابط انسانی بررسی می‌شوند.

پیش از ظهور تفکر سیاسی و متعاقب آن، پیش از ظهور نظریه سیاسی شاهد چند مرحله نظام فکری در یونان باستان هستیم. نخستین تفکر منسجمی را که در یونان باستان شکل گرفت، می‌توان در اشعار و سروده‌های هومری یافت؛ به گونه‌ای که یگر، هومر را نماینده آغازین فرهنگ یونانی می‌داند (یگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۸۵). بخش مهمی از سروده‌های هومری به توضیح طرز عمل جهان طبیعی^۱ اختصاص داشت. در چارچوب این سروده‌ها، سه جهان طبیعت، انسان‌ها و خدایان در هماهنگی نزدیک با یکدیگر به سر می‌بردند. با این حال گفتمان هومر به عنوان اولین گفتمانی که در باب کیفیت عملی جهان شکل گرفت، در تبیین جهان شمولیت تام ندارد و پاسخگوی همه پرسش‌های مطروحه بشر در باب جهان نیست (مکلند، ۱۳۹۳: ۲۰).

دومین نظام فکری‌ای که در یونان باستان رخ نمود، تفکر شاعرانه هزیود در باب جهان بود. هزیود برخلاف هومر که به تصویر جهان از بالا می‌پرداخت، به تصویر جهان انسانی از پایین نظر داشت. با این حال فلسفه هزیود هم همچون هومر، هنوز تفکر مبتنی بر اساطیر است؛ ولی این نظام اساطیری تحت رهبری عقل قرار دارد و به

تفسیری نو از خدایان کهن می‌پردازد و شخصیت‌هایی تازه نیز ابداع می‌کند (یگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۱۱۸-۱۰۷).

سومین نظام فکری متعلق به فیلسوفانی بود که به طبیعت جهان و دگرگونی‌هایش می‌پردازند. آنها سراسر هستی را در فلسفه با نظریه‌های طبیعی تبیین می‌کردند. این فیلسوفان طبیعت‌گرا بیش از هر چیز تحت تأثیر پیچیدگی ظاهری و غیر عقلانی بودن جهان بودند (عالم، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳).

فیلسوفان طبیعت‌گرا برخلاف هومر و هزیود در تلاش برای تعریف عقلانی پدیده‌ها و دگرگونی‌های طبیعی هستند. این فیلسوفان به عنوان نخستین اندیشمندان یونان، نظریه عقلانی جهان را جایگزین روایت اساطیری آن می‌کنند، اما طرح سه‌گانه ساختار کیهان‌شناسی اساطیری را نگه می‌دارند. چرخش فکری فیلسوفان طبیعت‌گرا در کلمه یونانی فیزیس^۱ (طبیعت) خلاصه می‌شود که در اصل معنای آغاز و روند و نتیجه فرآیندی را می‌دهد که تمام چیزها بدان‌گونه موجودیت پیدا می‌کنند. روی‌هم‌رفته این دانشمندان جملگی توضیحی عقلانی از جهان ارائه می‌دهند و این چرخش قاطعی در تاریخ اندیشه است (آدو، ۱۳۸۲: ۳۲)، اما همچنان انسان به عنوان کانون تفکر سیاسی محور بحث آنها نبوده است.

در همین اوان، واکنشی در مقابل تفکر مربوط به طبیعت صورت می‌گیرد و فلاسفه تفکرات خود را به سوی زندگی انسان معطوف ساختند. گاتری این مسئله را شورش اعتقادات عرفی در برابر خارج از دسترس بودن و ادراک‌ناپذیر بودن جهان بدان‌گونه که طبیعت‌شناسان آن را عرضه می‌کردند، تعریف و تفسیر می‌کرد (گاتری، ۱۳۸۸: ۹۱). این کاری است که سوفسطاییان انجام می‌دهند. در واقع پس از نخستین فیلسوفان یونان که در تلاش برای گشودن راز جهان طبیعت بودند، گرایشی به وسیله سوفسطاییان شکل گرفت که مرکز توجه خود را نه جهان طبیعت، بلکه شناخت تفکر و سرشت انسان قرار دادند (همان، ۱۳۷۵: ۲۰).

بدین ترتیب با ورود انسان به عنوان امر پروبلماتیک جهان - و نه خود جهان به عنوان امر پروبلماتیک آن‌گونه که طبیعت‌گرایان می‌دیدند - اولین رگه‌های نظریه سیاسی خودنمایی کرده است. در واقع با مرکز توجه قرار گرفتن انسان به عنوان پروبلماتیک

1. physis

فلسفی، نظریه سیاسی در اولین شمایل خود نمود پیدا می‌کند. همین توجه به انسان در سراسر تفکر یونان برای همیشه مسلط ماند. در حقیقت نقطه آغازی که سوفیست‌ها به مطالعات انسان‌گرایانه دادند، در اندیشه‌های سقراط و نوشته‌های افلاطون و ارسطو به نهایت خود می‌رسد. روی هم‌رفته سوفسطاییان با مرکز قرار دادن انسان و زیست سیاسی وی در نظام اندیشگی خود، نخستین قدم به سوی نظریه سیاسی را برداشتند (Barker, 1918: 60-62). در ادامه بحث ابتدا به توضیح معنا، کارکرد و حیثیت وجودی پولیس به عنوان دال مرکزی گفتمان حاکم بر نظریه سیاسی یونان باستان اشاره می‌شود. سپس به رابطه پولیس به عنوان عنصر ارجاع‌دهنده و معنابخش با سایر عناصر نظریه سیاسی پرداخته می‌شود و در نهایت با تعریف و توضیح گستره امر سیاسی و شناسایی سوژه سیاسی به اقتضات کنشی نظریه سیاسی یونان باستان اشاره می‌شود.

پولیس؛ دال مرکزی نظریه سیاسی یونان باستان

تا اینجا درک شد که به تناسب گذار از نظام موکنای با تفکر اسطوره‌ای به نظام پولیسی با تفکر انسان‌محور نظریه سیاسی در شمایل نخستین خود نمود می‌یابد. در واقع ظهور پولیس تنها سمبل تحول در ساخت و روابط سیاسی نبود، بلکه نشانه تحول در شیوه‌های اندیشیدن نیز بود. تا قبل از ظهور پولیس، سیاست به عنوان امر همگانی مطرح نبود. با ظهور پولیس است که سیاست پدیده‌ای همگانی و مربوط به روابط انسانی می‌شود. در نتیجه در باب آن اندیشیدن آغاز می‌شود. در واقع نظم سیاسی مبتنی بر پولیس، شرایطی را فراهم می‌آورد که در آن مناسبات سیاسی شکل می‌گیرد. از همین رو موجودیت پولیس مشروعیت‌بخش و تعیین‌کننده سایر عناصری می‌شود که به زیست اجتماعی/سیاسی در نظام پولیسی نظم و معنا می‌بخشد. پولیس، شبکه معنایی برمی‌سازد که سایر عناصر نظریه سیاسی یونان باستان حول آن مفصل‌بندی می‌شود و به واسطه آن قراری گفتمانی می‌یابد.

از لحاظ ژئوپلیتیک، پولیس یک واحد سیاسی خودمختار است که شامل یک بخش مرکزی و سرزمین‌های مجاور خود است (Pomeroy, 2004: 61). همین مفهوم پولیس به بهترین وجه آرمان یونانی زندگی اجتماعی را نمایان می‌سازد. از این منظر، پولیس در یونان فقط مکان فیزیکی‌ای نیست که اقتضات زندگی جمعی را برطرف سازد، بلکه

محیط فکری، اقتصادی و اجتماعی است که به گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر با اندیشه و حیات یونانی گره خورده، انسان یونانی بقا و کمال خود را صرفاً در آن می‌دانست (قادری و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۲۱). در واقع پولیس تنها یک مکان و موقعیت جغرافیایی نبود، بلکه انتزاعی متافیزیکی و همچنین شکلی از «در جهان بودن نمادین» است (Cartledge, 2009: 13). پولیس را باید سازمانی از مردم دانست که گرد هم آمده، عمل کرده و سخن می‌گویند (قادری، ۱۳۸۸: ۱۶).

انسان یونانی خارج از پولیس به رسمیت شناخته نمی‌شد. به بیان دیگر به واسطه قرار یافتن در شهر است که هویت و حیثیت انسانی به خود می‌گیرد. رابطه و درهم‌تنیدگی انسان و پولیس به گونه‌ای است که ارسطو انسان را به موجودی در پولیس تعریف می‌کند؛ انسانی که تنها در پولیس هویت و خرد خود (وجه دیگر تعریف انسان به تعبیر ارسطو) را باز می‌یابد. به تعبیر ارسطو، کسی که به نحو طبیعی زیست اجتماعی در پولیس ندارد، انسان نیست، بلکه یا موجودی برتر از انسان است یا پست‌تر از او. در پولیس بودن به معنی سیاسی بودن و سیاسی شدن نیز می‌باشد، به گونه‌ای که یونانیان تصویری از زندگی بدون ملاحظات سیاسی در عرصه شهر نداشتند. اهمیت پولیس و مفهوم شهروندی در یونان به اندازه‌ای مهم بود که اعتبار هر آتنی به میزان مشارکت او در زندگی شهروندی و قبول مسئولیت در امور شهر، بستگی داشت. هر کس که به تأیید شهر رسید یا شهر بر او اعتماد داشت، به بالاترین افتخار ممکن دست می‌یافت؛ افتخاری که بالاتر از هر ثروت و قدرتی بود (قادری و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

در نظر آرنست، پولیس صرفاً جایی نبود که یک حاکم در آن حکمرانی نماید؛ جایی نبود که عده‌ای انسان در پی هدفی مشترک و رفع یک نیاز یا فراهم کردن یک طرح مشترک جمع گردند؛ اجتماعی از همکاران یا دوستان صمیمی نبود؛ پولیس عرصه‌ای بود که جمعی از انسان‌ها برای نمایش فضیلت خود، در واقع برای تحقق هویت خود با نشان دادن تمایزات میان خود و دیگران ایجاد می‌کردند. پولیس فضایی برای ماندگاری یاد و خاطرات انسان‌های فضیلت‌مند بود. پولیس راه‌کاری برای مقابله با بی‌حاصلی عمل بود. اگر رنج با رفع نیاز بدن و کار با تغییر روی ماده خام ماندگار می‌شود، عمل انسانی و عنصر درونی آن یعنی هویت انسان نیز نیاز به عرصه‌ای برای ماندگاری و حفظ خویش

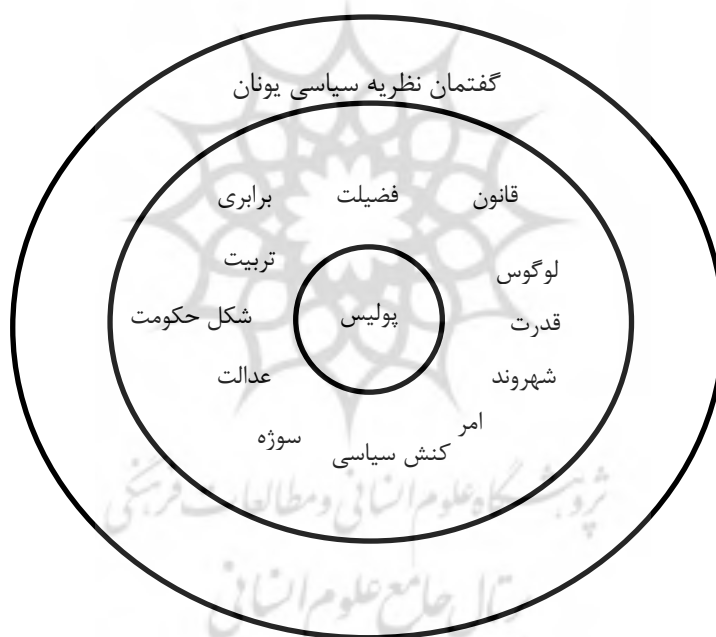
دارد. پولیس یونانی همین عرصه بود. شرط مؤثر بودن پولیس هم ماندگاری پولیس و فراهم کردن زمینه‌های اجتماع انسانی است. بر این اساس پولیس جهانی بود که در آن افراد برابر انسانی به دور هم جمع شده و به عمل می‌پرداختند (آرنت، ۱۳۹۲: ۹۴). در واقع پولیس، روحی بود که قوام‌دهنده، شکل‌دهنده و معنابخش زیست‌جهان انسان یونانی بود. پولیس همه زندگی انسانی و معنوی را در برگرفته بود و تعیین‌کننده شکل هرگونه فعالیت ذهنی و اجتماعی بود. یگر، این بعد از حیثیت جهان‌شمول پولیس را اینگونه تفسیر می‌کند:

«در ادوار اولیه تاریخ، همه شاخه‌های زندگی ذهنی و معنوی از ریشه واحد زندگی جامعه می‌رویند؛ یا می‌توان گفت همه فعالیت‌های ذهنی و معنوی، جوی‌ها و رودهایی هستند که به دریایی مرکزی یعنی زندگی عمومی جامعه که در پولیس یا دولت‌شهر ممکن می‌شود، می‌ریزند و جهت و هدف خود را از آن می‌گیرند و همین دریا از طریق رگ‌های نامریی و زیرزمینی به سرچشمه‌های آنها مدد می‌رساند. بنابراین تشریح دولت‌شهر یونانی در واقع تشریح تمامی زندگی یونانی است» (یگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۱۳۲).

یگر در ادامه نفوذ عظیم پولیس در زندگی یکایک شهروندان را ناشی از این واقعیت می‌داند که خود پولیس صورت آرمانی عمومی داشت. پولیس، موجودی روحانی بود که همه محتواهای عالی زندگی انسانی را در خود گرد می‌آورد. پولیس، مجموعه همه شهروندان و همه جنبه‌های زندگی ایشان است: به شهروندان موهبت‌های فراوان می‌بخشد، ولی وظایف فراوان نیز به عهده آنان می‌نهد. شیوه فکر خود را با سخت‌گیری تمام به یکایک شهروندان تحمیل می‌کند و مهر مالکیت خود را بر پیشانی آنان می‌زند و منبع همه قواعد و معیارهای زندگی شهروندان است: هر عملی که به شهر زیان برساند، بد است و هر عملی که به شکوفایی آن یاری کند، نیک (یگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۱۷۱).

بنابراین پولیس، مأمنی بود که یونانیان در آن خویشتن را به مثابه سوژه‌ای فعال و سیاسی تعریف می‌کردند. در واقع پولیس، هویت‌بخش و حیثیت‌دهنده به شهروندان یا سوژه‌های سیاسی بود. به واسطه ظهور پولیس است که عناصری چون شهروند، قانون، عدالت، فضیلت، سیاست و امر سیاسی، سوژه سیاسی و کنش سیاسی معنا و مفهوم

می‌یابد. در حقیقت پولیس، ساخت و محتوای نظریه سیاسی یونان باستان را با رابطه برقرار کردن بین عناصری مجزا، کلیت و سامانی معنادار می‌بخشد. این مسئله‌ای است که اشتراوس نیز به آن اشاره می‌کند. از نظر اشتراوس آنچه بیش از همه می‌تواند ماهیت و محتوای تفکر سیاسی کلاسیک را بر ما آشکار سازد، ارتباط مستقیم این تفکر با زندگی سیاسی^۱ در پولیس است (Strauss, 1959: 78). در واقع تفکر سیاسی رایج در یونان باستان بر مدار پولیس می‌چرخد. نوئل اسولیوان هم در راستای گفته اشتراوس بر این اعتقاد است که نظریه سیاسی، در شکل آغازین و کلاسیک خود، مربوط به پولیس است (اسولیوان، ۱۳۸۸: ۲۵۱). از این جهت تفکر سیاسی در یونان باستان، ماهیتی «عملی» داشت. به بیان دیگر، تفکر سیاسی در یونان باستان به سیاست جاری در پولیس امعان نظر نشان می‌داد (Strauss, 1959: 71). روی هم رفته پولیس کانون گفتمانی نظریه سیاسی یونان باستان و مؤلفه‌های آن را تشکیل می‌دهد که در شکل زیر نشان داده می‌شود.



شکل ۲- شبکه گفتمانی نظریه سیاسی یونان باستان

رابطه گفتمانی پولیس و مفاهیم بنیادین نظریه سیاسی یونان باستان

شهروند

اولین عنصری که به واسطه مفهوم پولیس در نظریه سیاسی یونان باستان معنا می‌یابد، مفهوم شهروند^۱ است. انسان یونانی با قرار یافتن در شهر، ضمن پذیرش قواعد حاکم بر زیست سیاسی شهر به مثابه سوژه سیاسی برساخته می‌شود؛ به گونه‌ای که مباحثات به تعلق به یک دولت‌شهر برای یونانیان، امری بدیهی بود و نام کامل یک فرد یونانی از نام خود و نام پدر و نام شهرش تشکیل می‌یافت. آگاهی تعلق به یک دولت‌شهر برای انسان یونانی، همان ارزشی را داشت که آگاهی تعلق به یک ملت برای انسان امروزی دارد (یگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۱۷۰).

با وجود این نباید پنداشت که صرف سکونت داشتن در پولیس به معنی شهروند بودن است. در واقع شهروندی ناشی از سکونت در جایی معین همچون پولیس نیست. بلکه مصداق شهروند محض و مطلق کسی است که حق اشتغال به وظایف دادرسی، حق اظهارنظر و بحث در باب مهم‌ترین کارهای حکومتی - که اعضای شورای ملی را شامل می‌شود - دارد. بر همین اساس بیگانگان، بندگان، کودکان و سالخورده‌گان، شهروند نیستند. فارغ از این به تناسب نوع حکومت حاکم بر پولیس، معنا و مصداق شهروند نیز تغییر می‌کند. به عنوان مثال مصداق و گستره شهروند در حکومت دموکراسی متفاوت از الیگارشسی است (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۰۱).

بدین ترتیب شهروند بودن به معنی حق احراز فعالیت و بحث در باب مهم‌ترین مسائل پولیس بود. در واقع شهروند، سوژه سیاسی فعال در نظریه سیاسی یونان باستان است که مشروعیت کنش سیاسی را دارد. شهروند بودن به واسطه فن سخن ممکن می‌شد. در واقع شهروند با قرار یافتن در پولیس یا حوزه عمومی و به واسطه فن سخن به سیاست می‌پرداخت. از این جهت سخن میانجی رابطه شهروندی و سیاست و از این طریق میانجی شهروند و پولیس نیز بود. به گونه‌ای که سید جواد طباطبایی نخستین ویژگی شهر را امکان سخن گفتن و برتری آن بر سایر ابزار قدرت تعریف می‌کند:

«نخستین ویژگی پولیس، برتری سخن بر دیگر وسایل و ابزار اعمال

1. polites

قدرت بود. در یونان، سخن یا لوگوس بارزترین ابزار دستیابی به قدرت سیاسی و فرمان‌دهی و سلطه بر دیگران به شمار می‌آمد. سخن مانند گذشته واژه‌ها و اوراد مربوط به آیین‌ها و مناسک مذهبی نبود، بلکه مباحثه‌ای پرتعارض و تعاطی برهان بود. آنچه در آغاز در قلمرو آرخه یا فرمانروایی قرار داشت، اینک در حوزه فن سخنوری درآمده بود و بدین‌سان میان سخن و سیاست یا به سخن دیگر میان لوگوس و پولیس رابطه تنگاتنگ وجود داشت. سخن نخستین‌بار در شهر و درون رابطه سیاسی اهمیت پیدا کرد و در چنین شرایطی اهل خطابه، سوفسطاییان و آنگاه فیلسوفان یونانی، توجه خود را به سخن و گفتار معطوف و درباره قواعد و قوانین حاکم بر آن به پژوهش آغاز کردند» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۰).

آنچه در نهایت امکان شهروند شدن و نیز امکان سخن به عنوان سیاست‌ورزی را ممکن می‌کرد، پولیس بود. در واقع پولیس به عنوان کلیتی گفتمانی که قواعد زیست سیاسی شهروندان را معین می‌کند، برای سامان دادن و طبقه‌بندی افراد به استراتژی حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی روی می‌آورد. به این معنا که به هر فردی موقعیت خاصی می‌بخشد و برخی را به عنوان شهروند و به مثابه موجودیتی که حق رأی و تصمیم‌سازی در باب قواعد زیستی پولیس را دارد و برخی را به عنوان برده و بربر از دایره شهروندی طرد و خارج می‌سازد.

قانون

پس از تشخیص و درک رابطه پولیس با شهروندان به عنوان سوژه‌های سیاسی، مسئله‌ای که پیش می‌آید، کیفیت قواعد حاکم بر رابطه خود شهروندان به عنوان اعضای پولیس است. بدین منظور، مفهوم قانون به کمک پولیس می‌آید. در واقع پولیس با استخدام قانون تلاش می‌کند شهروندان را به مثابه سوژه‌های سیاسی رام بر می‌سازد. ورنر یگر در این رابطه توضیح می‌دهد که «دولت‌شهر به زبان قانون سخن می‌گوید و قانون شاه مقتدری است که نه تنها مقصران را به پای حساب می‌کشد و قوی‌تران را از تجاوز به حقوق ضعیف‌تران باز می‌دارد، بلکه با قواعد خود، همه شئون زندگی را که

پیشتر تابع میل و اراده شخصی افراد بود، نظم می‌بخشد و حتی در جزییات زندگی خصوصی و رفتار اخلاقی شهروندان دخالت می‌کند» (یگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۱۷۱).

در واقع این قانون پولیس است که شهروند یا سوژه یونانی را به مثابه موجودی سیاسی برمی‌سازد. قانون مجموعه وظایف و حقوق متقابلی بود بین پولیس به عنوان یک سامان و موجودیت زنده و روحانی از یکسو و شهروندان از سوی دیگر. آنچه آدمی را به موجودی سیاسی مبدل می‌ساخت، وظیفه‌ای بود که به واسطه قانون بر عهده هر فردی نهاده می‌شد و این وظیفه عبارت بود از مشارکت فعال در زندگی عمومی جامعه و قبول تکالیف شهروندی‌ای که به کلی غیر از تکالیف مربوط به شغل و حرفه شخصی بود.

قانون، خمیرمایه و اکسیر نظم حاکم بر پولیس بود. یگر در این زمینه توضیح می‌دهد که در جریان تحول فرهنگ یونانی از آرمان اجتماعی اشرافی به پیدایی تصور فلسفی آدمی به عنوان فرد، قانون مهم‌ترین مراحل است و نظام‌های فلسفی اخلاق و تربیت، چه از حیث شکل و چه از لحاظ محتوا، یادآور نخستین ادوار قانون‌گذاری است. اینگونه نظام‌ها در فضای خالی تفکر محض پدید نمی‌آیند، بلکه چنان‌که فیلسوفان دوره باستان شناخته و متذکر شده‌اند، در جوهر تاریخی قوم ریشه دارند و این جوهر را به زبان اندیشه‌های کلی و مجرد ترجمه می‌کنند: قانون، کلی‌ترین و پایدارترین شکل معیارهای حقوقی و اخلاقی موروثی قوم یونان است. در مجموع می‌توان اینگونه درک کرد که قانون روح پولیس است. به بیان دیگر در پس تصویر دولت‌شهر مریبی با حصارهای محافظش، دولت‌شهر نامریبی پیداست که حصارش قانون است. از این جهت قانون با عملکرد خود به صیانت از ساختار و موجودیت پولیس می‌پردازد (همان: ۱۷۲).

برابری

آنچه امکان بحث و مشارکت همگانی در فضای عمومی را به همه شهروندان می‌داد، مفهوم برابری بود. بدین معنا که بین شهروندان و از لحاظ جایگاه و نقش سیاسی برابری وجود داشت و هیچ‌کدام نسبت به دیگری برتری خاصی نداشتند. برابری شهروندان از ویژگی‌های پولیس بود، زیرا شالوده شهر بر دوستی استوار بود و دوستی جز در میان افراد برابر امکان‌پذیر نیست. درون پولیس، رابطه مبتنی بر سلسله‌مراتب، جای خود را به رابطه‌ای برابر و متقابل داد. شهروندان در قلمرو سیاسی خود را برابر می‌دانند. منظور از

برابری در گفتمان نظریه سیاسی یونان باستان، «برابری سیاسی» است؛ بدین معنا که شهروندان در حق اظهارنظر و مشارکت و تکالیف در امور پولیس برابر بودند و گفتار آنها به یک اندازه از اعتبار برخوردار بود. شهروندان به‌رغم اختلافی که در زندگی اجتماعی دارند، در قلمرو سیاسی خود را برابر می‌دانند. آنان همچون واحدهای جانشین‌شونده درون نظامی هستند که قانون آن تعادل و معیار آن، برابری است. برابری به معنای اشتراک همه شهروندان در اعمال قدرت سیاسی و تولید و توزیع آن بود. گفتمان و نظم پولیس نیز به گونه‌ای بود که قوام‌بخش اصل برابری بود و تعادلی میان قدرت همه افراد ایجاد می‌کرده و در برابر سرکشی آنان ایستادگی می‌کرد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۱).

بدین ترتیب مفهوم برابری در گفتمان نظریه سیاسی یونان باستان با قدرت و گفتمان حاکم بر پولیس گره خورده است. برابری از یکسو منوط به حفظ ساختار و نظم پولیس بود و از سوی دیگر ثبات پولیس بستگی به حفظ برابری میان شهروندان داشت. از نظر ارسطو، «آنچه هر جامعه سیاسی را پایدار می‌دارد، برابری است. بدین معنا که همه مردم به تناوب در کار حکومت شرکت خواهند کرد. البته نفع و صلاح جامعه سیاسی نسبت به جایگاه و وظیفه محول‌شده به آنها اولویت دارد؛ زیرا صلاح جامعه سیاسی در این است که همیشه افراد ثابتی کار حکومت را در دست داشته باشند» (ارسطو، ۱۳۶۴: ۴۲).

بدین ترتیب شهروندان در احراز قدرت سیاسی برابر نبودند، لکن همه در اینکه عضو جامعه سیاسی هستند، از حقوق برابر برخوردارند و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد. افلاطون در جمهوری با اشاره به تکالیف زن و مرد نسبت به پاسداری و صیانت از پولیس می‌آورد که: «وقتی که از برابری و اختلاف سخن گفتیم، منظورمان برابری به معنی مطلق و اختلاف به معنی مطلق نبود، بلکه تنها به برابری و اختلاف استعدادها برای انجام کارها توجه داشتیم» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۲۳۷). از همین‌رو برابری با شایستگی در انجام امور و همچنین انجام تکالیفی که جنبه عمومی دارد و مربوط به پولیس است، هم‌خوانی دارد. به بیان دیگر مبنای برابری، استعداد افراد است.

پایدیا (تربیت)

واژه پایدیا^۱ از کلمه یونانی پایدیوس^۲ به معنای تربیت کودک مشتق شده است (ضمیران، ۱۳۹۰: ۱۷). واژه‌ای که با مفاهیم دیگر از جمله پرورش یا تربیت کودک، تعلیم و آموزش، نظم و انضباط و اصلاح در ارتباط است (Lee, 2001: 11-12). پایدیا یا تربیت عبارت است از مجموعه‌ای از آموزش‌ها برای درونی کردن اشکالی از مواجهه با جهان، آنگونه که شکل خاصی از مناسبات، متناسب با روایت‌هایی از چیستی جهان را توجیه می‌کند (خالقی دامغانی و ملک‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۸).

هدف پایدیا یا نظام تربیت در یونان، پرورش شخصیت‌های برجسته پولیس بود. آنها بر این باور بودند که تنها پایدیا قادر است مردان برجسته را تربیت کند. پایدیای یونانی دارای غایتی بود آرمانی که آموزگاران، شاعران، هنرمندان و فلاسفه آن را سرلوحه تلاش‌های علمی، فرهنگی و فلسفی خود می‌شمردند. آرمان پایدیا در متن جامعه تحقق‌پذیر بود و هدف آموزش چیزی جز آموزش انگاره اجتماعی در گستره خرد نبود (ضمیران، ۱۳۹۰: ۱۸).

نزد افلاطون، مسئله تربیت به شکلی آشکار در خدمت سیاست قرار می‌گیرد. نظام سیاسی افلاطون بیش از هر چیز یک دستگاه عظیم آموزش و پرورش است که از یک طرف حاکمان با فضیلت حکومت‌داری تربیت می‌کند و از طرف دیگر مراقب است تا آن افق‌های ویژه معنایی که حکومت این نظام آموزشی را توجیه می‌کنند، از آسیب به دور بمانند (خالقی دامغانی و ملک‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۶۳).

مفهوم تربیت، نقش و جایگاهی ویژه در پولیس یونانی برای سامان‌دهی به امور انسان یونانی ایفا می‌کند. از این منظر تربیت، کلیتی چندبعدی بود که به رفتار و کنش و شیوه‌های اندیشیدن انسانی یونانی شکل می‌بخشید. رابطه پولیس و پایدیا از همین منظر قابل بحث است، بدین نحو که پولیس با قواعد منحصربه‌فرد خویش اقدام به تربیت شهروندان برای نقش‌آفرینی در موقعیت‌های متفاوت می‌کرد. پولیس و پایدیا، رابطه‌ای پیچیده‌ای دارند، بدین ترتیب که تحول در نظام تربیت از یکسو منجر به ظهور شکل جدیدی از دولت‌شهر می‌شود - به گونه‌ای که تحول از گفتمان اسطوره‌ای عصر

1. paideia
2. paidos

موکنای به گفتمان عقلی دولت‌شهر را می‌توان نمودی از تحول در نظام تربیت عنوان کرد - و از سوی دیگر این قواعد دولت‌شهر است که خود بانی تحول در پایدیا یا شیوه تربیتی انسان یونانی می‌شود.

با ایجاد رابطه میان پولیس و پایدیا می‌توان به نسبت و پیوند میان تربیت و سیاست رسید. مطالعه در نسبت میان تربیت و سیاست به اولین تلاش‌های سیستماتیک ذهن انسانی برای تبیین مفهوم سیاست و اولین متون فلسفی درباره دولت بازمی‌گردد (خالقی دامغانی و ملک‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۷).

از این منظر تربیت یک فرآیند خاص گفتمانی است، بدین معنا که خود محصول قدرت است و این قدرت است که به نوع خاصی از تربیت قوام می‌بخشد. با این حال این رابطه یک‌سویه قدرت و تربیت به همین منوال باقی نمی‌ماند و با قوام یافتن نهادهای سیاسی، این تربیت است که بقای قدرت و متعلقات آن از جمله دولت، نهادهای سیاسی، مشروعیت و اشکال اقتدار را حیثیت می‌بخشد. پولیس با تعبیه و نهادینه کردن نظامی خاص از تربیت به تربیت شهروندان و به انتقال مفاهیم و کنش‌های تربیتی - که حامل معنای خاص هستند - از یک عصر به عصر دیگر یاری می‌رساند.

قدرت

در طول تاریخ، قدرت^(۱) همواره جایگاهی استراتژیک در نظریه سیاسی داشته است و از عناصر کلیدی نظریه سیاسی در هر دوره تاریخی به شمار می‌آید. نظریه سیاسی یونان باستان نیز به مفهوم قدرت در پولیس امعان نظر داشته است. اینکه مرزهای قدرت در نظریه سیاسی یونان باستان را چگونه می‌توان شناسایی کرد؟ یا قدرت در پولیس چگونه اعمال می‌شود؟ یا اینکه قدرت متعلق به چه کسی است و واجد چه استراتژی‌هایی است؟ ماهیت، پراکندگی و توزیع قدرت در پولیس به نحو منحصربه‌فردی است که با دوره‌های بعد از خود متفاوت است. ماهیت و چیستی قدرت و نیز چگونگی ساخت و توزیع قدرت با ساختار سیاسی پولیس، رابطه تنگاتنگ دارد.

قدرت در نظریه سیاسی یونان در حیطه عمومی و در شرایطی برابر اعمال می‌شد. نمود عینی قدرت در نظریه سیاسی یونان باستان در حیطه عمومی که محل سیاست‌ورزی و تصادم اراده‌های معطوف به قدرت بود، خود را نشان می‌دهد. هانا آرننت با تفکیک‌گذاری میان خانه و پولیس، حیثیتی سیاسی و گفتمانی به پولیس می‌بخشد و

قدرت سیاسی را وضع و موقعیت استراتژیکی مرتبط با پولیس عنوان می‌کند. حیطة پولیس، قلمرو آزادی و اعمال قدرت است و در مقابل خانه محل ضرورت و اعمال زور و خشونت. آرنت در این زمینه به ما می‌گوید:

«آنچه همه فیلسوفان یونانی فارغ از میزان مخالفتشان با حیات پولیس مسلم می‌گرفتند این بود که آزادی منحصرأ در حیطة سیاسی جای دارد و ضرورت در درجه اول پدیداری ماقبل سیاسی و مشخصأ سازمان خانگی خصوصی است و اعمال زور و خشونت در این قلمرو موجه است، زیرا اینها یگانه ابزار چیرگی بر ضرورت - فی‌المثل از طریق حکم راندن بر بردگان - و آزاد شدن هستند. چون همه انسان‌ها تابع و مقهور ضرورت هستند، حق دارند که نسبت به دیگران خشونت بورزند. خشونت، فعل ماقبل سیاسی رهنانیدن خویش از بند ضرورت زندگی به خاطر آزادی جهان است... حیطة پولیس، قلمرو آزادی بود و اگر رابطه‌ای میان خانه و پولیس وجود داشت، مسلم بود که چیرگی بر ضروریات و حوایج زندگی در خانه، شرط آزادی پولیس بود... آزادی جامعه است که مقتضی و توجیه‌کننده محدودیت اقتدار سیاسی است. آزادی در حیطة امر اجتماعی قرار می‌گیرد و زور یا خشونت به انحصار حکومت درمی‌آید» (آرنت، ۱۳۹۲: ۷۳).

بر اساس گفتارهای یادشده که از آرنت نقل کردیم، از آنجایی که پولیس محل آزادی و سوژگی سیاسی شهروندان آزاد است، محل اعمال و نمود قدرت نیز است؛ زیرا جریان قدرت، جزء لاینفک سیاست و امر سیاسی در جامعه است و برخلاف پولیس که محل و موضع قدرت است، خانه محل خشونت و زور به عنوان فعل ماقبل سیاسی است. به بیان دیگر پولیس محل امر سیاسی و از این طریق همچنین محل اعمال قدرت مشروع است و قدرت از این منظر، اراده تأثیرگذاری و مشارکت توسط شهروندان برابر در روندهای سیاسی پولیس است. هانا آرنت با تأکید بر تمایز میان خانه و پولیس، پولیس را محل و موضع قدرت سیاسی شهروندانی می‌داند که آزاد و برابر هستند. به بیان دیگر آزادی و برابری، شرط دارندگی قدرت سیاسی در پولیس است:

«وجه تمایز پولیس از خانه این بود که پولیس تنها «برابران» را می‌شناخت، حال آنکه خانه، کانون سخت‌ترین و شدیدترین نابرابری‌ها بود. آزاد بودن هم به این معنا بود که تابع و مقهور ضرورت زندگی یا فرمان دیگر نباشیم و هم به این معنا که خود فرمان نرانیم. آزاد بودن به این معنا که نه حاکم باشیم و نه محکوم. از این قرار، درون حیطه خانه آزادی وجود نداشت، زیرا رییس خانه حاکم آن فقط تا جایی آزاد محسوب می‌شد که می‌توانست خانه را ترک کند و وارد حیطه سیاسی شود که در آن همگان برابر بودند» (آرنت، ۱۳۹۲: ۷۴).

بدین ترتیب لازمه اعمال و نمود عینی قدرت، داشتن موضعی برابر در پولیس است. در واقع به حکم در پولیس بودن و ماندن (زیستن در پولیس) است که قدرت بالقوه - که آرنت بر وجوه عملی آن تأکید دارد - شکل بالفعل به خود می‌گیرد. از این رو قدرت و اعمال آن با ساخت سیاسی پولیس به معنی مشارکت برابر شهروندان در کار حکومت پیوند می‌یابد.

عدالت

بحث عدالت^۱ از جمله مباحثی است که در نظریه سیاسی یونان باستان مورد توجه فیلسوفان بوده است، به گونه‌ای که شاید بتوان بحث عدالت را مهم‌ترین پروبلماتیک فلسفه افلاطونی عنوان کرد، تا آنجا که می‌توان کتاب جمهور افلاطون را نظریه‌ای در باب عدالت تفسیر کرد. مسئله مهم در این قسمت از بحث، نه صرف توضیح محتوای عدالت در نظریه سیاسی یونان باستان، بلکه پیوند آن با پولیس مدنظر است.

در نظریه سیاسی یونان باستان، افلاطون مهم‌ترین فیلسوفی است که در باب عدالت نظرورزی کرده است. افلاطون، بحث خود در باب عدالت را از دو منظر پی می‌گیرد: نخست بحث اخلاقی درباره عدالت و دیگری بحث سیاسی درباره عدالت (کلوسکو، ۱۳۹۴: ۱۲۵). بحث اخلاقی افلاطون در باب عدالت از این قرار است که عدالت به همراه شجاعت، کنترل نفس و خرد، یکی از چهار فضیلتی است که اخلاق خوب را می‌سازد. فضیلت اخلاق خوب، کیفیت اخلاق افراد به صورت انفرادی و به صورت اجتماعی است. در

نتیجه عدالت یکی از اجزای تشکیل‌دهنده اخلاق فردی و اجتماعی است. اما باید توجه داشت که توسط اخلاق و نه حقوق است که هر دو شکل فردی و اجتماعی عدالت به هم متصل می‌شود (Barker, 1918: 177). افلاطون از بعد اخلاقی، عدالت را تعادل و توازن و یا نظم و سازگاری در بین عناصر متضاد تعریف و تفسیر می‌کند و مفهوم آن را با ارائه توصیفات معادلی از جامعه بشری و روح و شخصیت انسان توضیح می‌دهد (همان: ۱۸۳).

عدالت در مدینه فاضله افلاطونی، اصلی تمامیت بخش است که از یکسو میان طبقات پیوند ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، مبنای وحدت گروه حاکم قرار می‌گیرد. در رساله جمهور، افلاطون از تحقیق درباره عناصر سازنده عدالت در یک فرد به سوی تلاش برای شناخت عناصر سازنده عدالت در کل اجتماع تغییر جهت می‌دهد (مکلند، ۱۳۹۳: ۸۱) و از همین‌جاست که بحث سیاسی افلاطون در باب عدالت شکل می‌گیرد. از این منظر عدالت، کوششی عقلانی در جهت پایان بخشیدن به تعارضات و تنش‌های اجتماعی و تعادل بخشیدن به نیروهای اجتماعی متضاد بود. این عدالت در نزد یونانیان به معنای صرف برابری عددی نبود، بلکه برابری مبتنی بر سلسله‌مراتب یا درجات بود که مفهوم اساسی آن همانا «تناسب» است (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۲۲).

عدالت در بعد سیاسی خود است که با پولیس، پیوندی ناگسستنی می‌یابد. در واقع عدالت سیاسی به واسطه پولیس است که امکان تحقق می‌یابد. به عقیده افلاطون، عدالت علاوه بر آنکه جزئی از فضایل انسانی بوده، خصیصه‌ای است که مردمان را به روابط سیاسی به منظور تشکیل جامعه سیاسی وامی‌دارد (فاستر، ۱۳۶۱: ۵۲). به بیان دیگر، عدالت خصلتی است که در عین حال که انسان را خوب می‌سازد و او را اجتماعی می‌کند، اصلی‌ترین و اساسی‌ترین موضوع نظریه سیاسی افلاطون را تشکیل می‌دهد (همان: ۵۸). عدالت در نظر افلاطون، یک فضیلت سیاسی محوری است؛ چون شرط ادامه زندگی برای فرد عادل این است که به عدالت به شکلی گسترده عمل شود (مکلند، ۱۳۹۳: ۶۲).

ارسطو، عدالت را با مفهوم حد وسط تعریف و تفسیر می‌کند. از نظر ارسطو، سعادت خیر است، زیرا سعادت، غایت تمام اعمال انسان است و پس از اینکه «سعادت را فعالیت نفس مطابق با فضیلت دانست» (ارسطو، ۱۳۸۱: ۷۶)، به بررسی ماهیت فضیلت و انواع آن

(خرد، شجاعت، رعایت اعتدال و عدالت) می‌پردازد و از میان این فضایل، فقط عدالت را به علت ارتباط با «غیر»، «خیر خارجی» می‌داند؛ زیرا عادل آنچه را برای دیگران مفید است انجام می‌دهد. به این سبب است که عدالت به عنوان کامل‌ترین فضیلت، بلکه تمام فضیلت محسوب می‌شود و ضد آن، بی‌عدالتی است که همه رذیلت است. در تفاوت عدالت با فضیلت، او معتقد است که هر چند عدالت عین فضیلت است، ماهیت آن متفاوت است؛ به این معنی که از لحاظ ارتباط با دیگران، «عدالت» است و از لحاظ این که نوعی «ملکه محض» است، «فضیلت» محسوب می‌شود (ارسطو، ۱۳۸۱: ۱۹۱).

بدین ترتیب می‌توان اینگونه پنداشت که عدالت در نظریه سیاسی یونان باستان، «میزان» و «معیاری» است که رابطه شهروندان با یکدیگر و رابطه شهروندان با پولیس را متعادل می‌سازد، به نحوی که آسیبی به اجتماع سیاسی و قواعد زیست سیاسی نرسد. در اینجا عدالت، استعاره است؛ استعاره از اینکه فرد در اجتماع سیاسی واجد موقعیتی است که عدول از آن به معنی انحراف در هدف اجتماع سیاسی است. در واقع عدالت به مثابه رشته پیوند اعضای پولیس یا جامعه سیاسی در کنار یکدیگر است، به گونه‌ای که بی‌وجود عدالت، حیثیت پولیس به مخاطره می‌افتد. اما آنچه اهمیت دارد این است که آن چیزی که عدالت را مشخص می‌کند، مجموعه قواعدی است که در پولیس جریان دارد. از این جهت پولیس، زیست سیاسی عادلانه را ممکن می‌سازد.

فضیلت

در تبارشناسی مفهوم فضیلت به حماسه‌های هومری می‌رسیم که معادل یونانی آن آرته^۱ است. آرته در حماسه‌های هومری بر مزایای انسانی دلالت می‌ورزد. از همین رو مردم عادی دارای آرته نیستند و اگر مردی از طبقه بالا دچار بندگی شود، زئوس نیمی از آرته او را می‌گیرد و در نتیجه دیگر همان شخص نیست که پیشتر بود. آرته، صفت خاص اشراف است. آرته تقریباً هیچ‌گاه به معنی سجایای اخلاقی یا روحی فهمیده نمی‌شود، بلکه در انطباق با شیوه فکر دوره باستان، این کلمه بیانگر نیرو و مهارت و چابکی مرد جنگی یا ورزشکار و علی‌الخصوص شجاعت پهلوانی است، آن هم نه به معنی

1. arete

امروزی به عنوان سنجیه اخلاقی جدا از نیرومندی تن، بلکه شجاعتی که همیشه متضمن نیروی جسمانی است (یگر، ۱۳۷۶، جلد اول: ۴۳).

در دوره‌های بعد از عصر پهلوانی و در دوره‌ای که نظام زیستی انسان یونانی از نظام کهن پادشاهی به نظام زیستی دولت‌شهری گذار کرد، فضیلت به عنوان یک مفهوم هم‌دچار تحول تاریخی می‌شود. در اینجا فضیلت دیگر به معنی صرف نیروی اشرافی و جسمانی نبود، بلکه با اخلاق پیوندی تنگاتنگ یافته بود. از همین جهت است که یگر، فضیلت را آرمان بنیادی تربیت یونانی عنوان می‌کند (همان: ۵۵).

این سخن از آن جهت اهمیت دارد که یگر، تربیت را بنیاد فرهنگ و اندیشه یونان باستان می‌داند. در واقع فضیلت از این منظر غایت بنیادی تربیت به عنوان فرآیندی تاریخی در یونان است. یعنی فضیلت، غایت زیستن در پولیس و غایت سیاست است. فضیلت خارج از پولیس امکان‌پذیر نیست. در حقیقت با زیستن در پولیس است که امکان فضیلت‌مندی انسان یونانی میسر می‌شود. خارج از پولیس نمی‌توان دستیابی به فضیلت را متصور بود. از این جهت می‌توان گفت دستیابی و دسترسی به فضیلت، غایت زیستن در پولیس و در نتیجه غایت نظریه سیاسی یونان باستان است.

لوگوس

اسم یونانی لوگوس از کلمه «Lego» به معنی «من می‌گویم» مشتق شده است. در طول زمان این واژه، معانی مختلفی به خود گرفته است. اما دو معنای «عقل» به معنای اصل وحدت‌بخش جهان و «سخن» رایج‌تر است (Kerferd, 1972: 83-84). لوگوس در آغاز حضور گاهی به معنی آن نظم‌دهنده بزرگ کیهانی^۱ و آن عقل کل جهان و در برخی موارد دیگر به عنوان سخن به کار می‌رفته است (گلچین، ۱۳۹۳: ۱۴۴). آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که یونان باستان با ظهور نظام پولیسی از اسطوره یا میتوس به لوگوس به معنی عقل و سخن گذار می‌کند (کاسیرر، ۱۳۶۲: ۷۱-۷۲). با این حال معنایی که از لحاظ سیاسی می‌توان برای لوگوس مد نظر داشت، سخن است؛ زیرا سخن مبنای روابط سیاسی در نظام پولیسی تلقی می‌شد.

در نظام پولیسی برخلاف نظام پادشاهی کهن، روابط سیاسی منحصر در آرخه^۲ یا

1. Cosmos
2. arche

قلمرو فرمانروایی نبود، بلکه روابط سیاسی فرآیندی بود که همه شهروندان را در برمی گرفت. مبنای این روابط، لوگوس یا سخن - به عنوان محتوای عمده لوگوس - بود. سخن، بارزترین ابزار دستیابی به قدرت سیاسی و فرمان‌دهی و سلطه بر دیگران بود. برخلاف نظام کهن که در آن سخن، مجموعه‌ای از واژه‌ها و اوراد مربوط به آیین‌ها و مناسک مذهبی بود، در نظام پولیسی، سخن مباحثه‌ای پرتعارض و تعاطلی برهان بود (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۰). شالوده لوگوس (سخن) و پولیس به هم تافتن عناصر، موضوعات و موجودات در یک قاب و چارچوب است. به بیان دیگر این دو مقوله در دو عرصه متفاوت به کاری یکسان مشغول هستند (یونسی، ۱۳۸۷: ۱۲).

لوگوس یا فن سخنوری، تنها ابزار دستیابی به قدرت نبود، بلکه مجموعه‌ای از روابط سیاسی بود. به بیان دیگر سخن قاعده دموکراتیک و قانونی سیاست بود. سیاست‌ورزی و قدرت سیاسی که در آغاز (در نظام سیاسی موکنای) در قلمرو آرچه یا فرمانروایی قرار داشت، اینک در حوزه فن سخنوری درآمد و بدین‌سان میان سخن و سیاست یا به سخن دیگر میان لوگوس و پولیس، رابطه‌ای تنگاتنگ ایجاد شد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۰).

بدین ترتیب از آنجایی که سخن‌ورزی سیاسی در مکانی عمومی به نام آگورا شکل می‌گرفت، امکان سخنوری و روابط سیاسی مبتنی بر سخن به واسطه پولیس ممکن می‌شد. در واقع پولیس، شرایط سیاسی‌ای را فراهم می‌آورد که در آن امکان سخن‌ورزی سیاسی برای شهروندان برابر در یک مکان عمومی به وجود می‌آید. از همین‌رو لوگوس، بقای خویش را مدیون موجودیت پولیس است. به بیان دیگر ایجاد روابط سیاسی که مبتنی بر لوگوس یا سخن بود، به واسطه نهادهای سیاسی پولیس ممکن می‌شود. چنان‌که اگر بقای این نهادهای سیاسی با مخاطره روبه‌رو شود، امکان شکل‌گیری این روابط سیاسی و در نتیجه زیست سیاسی برابر شهروندان از میان می‌رود.

شکل حکومت

پرداختن به شکل و ساختار سیاسی حکومت، یکی از مباحث عمده در نظریه سیاسی یونان باستان است، به طوری که فیلسوفان مطرح یونان باستان در باب آن به پردازش بحث پرداختند و در این زمینه اظهارنظرهای بسیار داشتند. افلاطون ضمن تفکیک و طبقه‌بندی انواع حکومت در کنار توصیف آرمان‌شهر خویش که بر محور عدالت بنا شده است، بهترین حکومت و کمال مطلوب آن را مدنظر قرار می‌دهد. در واقع در نظر

افلاطون، بهترین حکومت، حکومتی است که در آن موازین عدالت سیاسی رعایت شود (عالم، ۱۳۹۰: ۹۵-۹۶).

افلاطون با توصیف پولیس متعالی که در آن موازین و روابط سیاسی بر اساس عدالت بنا شده است، به توصیف دولت جمهور یا آرمان شهر نیز می‌پردازد. در واقع بیان افلاطون در باب پولیس و شکل حکومت آن به طور موازی و هم‌راستا تعریف می‌شود که خود حکایت از رابطه پولیس و حکومت مطلوب دارد. پولیس، اجتماع سیاسی خودبسندگی است که حکومت ذیل آن در راستای سعادت‌مندی و فضیلت شهروندان حرکت می‌کند و اگر حکومتی از این مهم عدول کند، از حیز انتفاع و مشروعیت سیاسی خارج می‌شود. ارسطو هم به نحو ضمنی به رابطه پولیس و شکل حکومت امعان نظر نشان می‌دهد. در نظر ارسطو، پولیس سرچشمه خیر اصلی آدمی است و حکومت، عالی‌ترین نوع اجتماع و هدف آن خیر برین است. در واقع آنچه پولیس را به سمت خیر برین حرکت می‌دهد، حکومت است و اگر ماهیت حکومت مطلوب نباشد، پولیس در طریق خیر برین با مانع اساسی روبه‌رو می‌شود. از این منظر حکومت امری طبیعی است، زیرا نهایت و غایت هر اجتماع سیاسی، تشکیل حکومت به منظور وصول به خیر برین است. به بیان دیگر حکومت، پولیس را به سمت غایت خویش که خیر برین است، رهنمون می‌سازد (ارسطو، ۱۳۶۴: ۶). بدین ترتیب به محض شکل‌گیری پولیس، ساختارهای حکمرانی آن انسجام می‌یابد، به طوری که پولیس را بدون حکومت نتوان تصور کرد. در واقع حکومت متولی پولیس به منظور رهنمون کردن شهروندان به سمت سعادت‌مندی به عنوان غایت نظریه سیاسی یونان باستان است.

امر سیاسی، سوژه سیاسی و کنش سیاسی در نظریه سیاسی یونان باستان

سه مفهوم امر سیاسی، سوژه سیاسی و کنش سیاسی که از بنیادی‌ترین مفاهیم نظریه سیاسی در یونان باستان است، از آن‌رو در کنار هم توضیح داده خواهد شد که نوعی درهم‌تنیدگی معنایی بین آنها وجود دارد. به عبارت دیگر دو مفهوم امر سیاسی و سوژه سیاسی در نظریه سیاسی یونان باستان، شبکه معنایی را برمی‌سازند که محصول و برآمد آن، کنش سیاسی و استراتژی‌های منحصربه‌فردی در این زمینه است. ماهیت و گفتمان سیاست‌ورزی که مشتمل بر مفهوم امر سیاسی و سوژه سیاسی است،

استراتژی‌های خاص و منحصر به فردی از کنش سیاسی را در هر دوره تاریخی از نظریه سیاسی ایجاب می‌کند. به بیان دیگر محصول سیاست گفتمانی نظریه سیاسی، کنش سیاسی گفتمانی خواهد بود. آنچه نباید از نظر دور داشت، بیان این نکته است که هر سه مفاهیم یادشده، حیثیت وجودی خود را از پولیس - به عنوان دال مرکزی نظریه سیاسی یونان باستان - می‌گیرند.

روایت‌های گوناگونی از چیستی امر سیاسی ارائه شده است. آنچه در روایت‌های گوناگون از امر سیاسی مشترک است، تلاش برای تشخیص و شناسایی محدوده سیاست و سیاست‌ورزی و نیز اینکه چیستی این سیاست و سیاست‌ورزی تا چه اندازه زیست اجتماعی/سیاسی سوژه سیاسی را در برمی‌گیرد. به عنوان مثال وقتی از چیستی امر سیاسی در نظریه سیاسی یونان باستان سخن می‌گوییم، منظور مرزها و محدوده‌های سیاست و سیاست‌ورزی است. به بیان دیگر پرسش از این امر می‌شود که بازی سیاسی تا کجا ادامه دارد و کجا بازی سیاسی از مرز امر سیاسی خارج می‌شود و شکل خشونت به خود می‌گیرد.

هانا آرنست از جمله فیلسوفانی است که به بحث امر سیاسی در یونان باستان توجه نشان می‌دهد. وی با تفکیک‌گذاری میان حیطه عمومی و حیطه خصوصی تلاش می‌کند امر سیاسی در یونان باستان را مسئله‌ای مرتبط با حیطه عمومی تفسیر کند. تفکیک‌گذاری بین حیطه عمومی و حیطه خصوصی در یونان باستان بیش از اینکه به جهت تقسیم نمودن حیات آدمی به دو حوزه مشخص باشد، برای صیانت از حوزه‌ای در زندگی است که مربوط به «امور عمومی» می‌شود؛ اموری که در نسبت میان انسان‌ها شکل می‌گیرد و با «جدایی» از حوزه خصوصی که مربوط به ضرورت‌های حیات فردی است، معنا می‌یابد (شیری، ۱۳۹۵: ۲).

ارسطو به صراحت در کتاب «سیاست» خود، آمیختگی حوزه خصوصی که در آن انسان به دنبال منافع مادی است، با حوزه عمومی را اشتباه می‌داند و آن را ناشی از عدم درک عمیق جامعه سیاسی دانسته و می‌نویسد:

«هدف جامعه سیاسی، اتحاد نظامی برای دفاع در برابر خطر و یا سوداگری و بازرگانی نیست؛ زیرا اگر این بود، مللی که با هم در کار بازرگانی شریکند و یا میثاق دفاع متقابل دارند، اعضای یک شهر می‌شدند؛

در حالی که اعضای یک جامعه سیاسی با خوبی یا بدی و عیب و حسن اجتماعی افراد آن کار دارند» (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۵۹).

این تأکید بر جدایی، به جهت اهداف کلی متفاوتی است که یونانیان برای این دو حوزه از حیات قائل بودند. در حوزه خصوصی که همان حوزه تدبیر منزل است، انسان قرار است به ضروریات زیستنش پاسخ گوید. از این جهت، تفاوتی میان انسان با حیوان نیست. اگر این ضرورت‌ها تأمین نشود، انسان به «تقلا» می‌افتد و از بین می‌رود. از منظر فیلسوفان بزرگ یونان، اگر فردی صرفاً به حوزه ضروریات زندگی اشتغال داشته باشد، نمی‌تواند شهروند باشد. شهروند کسی است که توانسته باشد از ساحت ضروریات حیات فراتر رود و دل مشغول امور عمومی گردد. یعنی به چیزهایی اندیشه کند و در اموری عمل کند که نسبتی با اولویتهای زندگی او ندارد و منفعتی اقتصادی از آن کسب نمی‌کند. توجه به حوزه عمومی، سبب آزادی انسان می‌گردد، نه صرفاً به این جهت که او آزادانه در امور مربوط به پولیس تصمیم می‌گیرد؛ بلکه قبل از آن، به این خاطر که او از بند ضروریات حیات فردی و خصوصی آزاد شده است و البته این آزادی، مقدمه ضروری برای وصول به «آن آزادی» است. مفهوم فراغت در سبک زندگی یونانی نیز در همین جا معنا می‌گیرد (شیری، ۱۳۹۵: ۳).

بدین ترتیب چپستی امر سیاسی رابطه‌ای تنگاتنگ با قواعد زیست سیاسی در پولیس دارد. در منطق زیستی پولیس، عبور از حیطه ضروریات زندگی خصوصی به حیطه امور عمومی به معنی گام نهادن به حوزه امر سیاسی است. در واقع حوزه عمومی، حوزه امر سیاسی است و سوژه با فارغ شدن از حوزه ضروریات زندگی و ورود به حوزه عمومی حیثیت و هویتی سیاسی به خود می‌گیرد. ظهور حیطه عمومی با ظهور پولیس یا دولت‌شهر مقارن بود. آرنت در این زمینه توضیح می‌دهد که برآمدن پولیس یا دولت‌شهر به این معنا بود که انسان علاوه بر زندگی خصوصی‌اش واجد نوعی زندگی دوم یعنی زندگی سیاسی^۱ شده است. اکنون هر شهروندی به دو نظام یا مرتبه وجودی تعلق دارد و تمایز مشخصی در زندگی‌اش میان آنچه از آن خود اوست و میان آنچه جمعی یا مشترک^۲ است، وجود دارد (آرنت، ۱۳۹۲: ۶۸).

1. bios politikos
2. koinon

بدین ترتیب ظهور حیطة عمومی به عنوان حوزه امر سیاسی با تولد پولیس مقارن بود و مشخصه امر سیاسی که در حیطة عمومی پولیس جریان داشت، مبتنی بر عمل^۱ (در اینجا ما مفهوم عمل را مترادف با مفهوم کنش تلقی می‌کنیم) و سخن^۲ بود. به طور کلی هر چند در یونان، زندگی نظرورزانة متعالی تر از حیات عمل ورزانة تلقی می‌شد و عمل در برابر مسائل ماورایی پست انگاشته می‌شد، در عین حال فعالیت سیاسی مستقل از اقتضائات زندگی خصوصی و مادی به رسمیت شناخته شده بود (بردشا، ۱۳۸۰: ۲۱).

بدین ترتیب آنچه امکان زیست سیاسی و در نتیجه وقوع امر سیاسی و سوژگی سیاسی را موجب می‌شد، حیثیت و هیئتی به نام پولیس بود. در واقع سیاسی بودن مترادف با زیستن در پولیس تلقی می‌شد. به گونه‌ای که یونانیان تصویری از زندگی بدون ملاحظیات سیاسی در عرصه شهر نداشتند (قادری و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۲۱). هانا آرنت هم به این مسئله توجه نشان می‌دهد و آن را اینگونه توضیح می‌دهد:

«سیاسی یا اهل مدینه بودن و زیستن در پولیس، به این معنا بود که تکلیف همه چیز از طریق سخن و اقناع معلوم می‌شد، نه از طریق زور و خشونت. در خودفهمی یونانی، واداشتن مردم به وسیله اعمال خشونت، دستور دادن به جای اقناع، شیوه‌هایی ماقبل سیاسی برای سلوک با مردم و مشخصه زندگی بیرون از پولیس، مشخصه خانه و زندگی خانوادگی بود که در آن رییس خانواده با قوایی بلامنازع و مستبدانه حکم می‌راند، یا مشخصه زندگی در امپراتوری‌های بربر آسیا بود که استبداد آنها بارها و بارها به سازمان خانواده تشبیه شده است» (آرنت، ۱۳۹۲: ۶۹).

بدین ترتیب درک یونانیان از سیاست با درک امروزی فرق کلی داشت. آنها سیاست را امری مربوط به اجتماع سیاسی^۳ می‌دانستند و بیرون از محدوده اجتماع سیاسی، معنایی برای سیاست قائل نبوده‌اند. در واقع در یونان باستان، سیاست زمانی معنا می‌یافت که شهروندان در حوزه اجتماع عمومی حضور می‌یافتند و در باب امور همگانی و مشترک که به منزله امر سیاسی تلقی می‌شد، تصمیم‌سازی می‌کردند (معینی علمداری، ۱۳۹۰: ۶). این تلقی از سیاست در دوران یونان باستان از آن رو است که در آن دوره اقتصاد

1. praxis
2. logos
3. Political Community

مناقشه و پروبلماتیک سیاست نبوده است، بلکه محدود به زندگی خصوصی شهروندان بود. در واقع اقتصاد و تأمین معیشت، مقدمه‌ای برای سیاست (به مثابه عرصه عمل) به شمار می‌رفت. به همین دلیل یونانیان باستان با جواز خشونت بر برده‌های خود، امور روزمره و معیشتی خود را از سر می‌گذراندند و برایشان فراغت جهت حضور در سیاست فراهم می‌شد. در اینجا مفهوم فراغت اهمیت می‌یابد. فاستر در توضیح مفهوم فراغت در یونان باستان می‌نویسد:

«در زمان ما بین فراغت و تفریح یکسانی فرض می‌شود و اینکه ارسطو می‌گوید باید بندگان کار کنند تا خدایگان فراغت یابند، به معنای تن‌آسایی آنان نیست. فراغت در نظر او استراحت نیست، بلکه نوعی فعالیت است. اما این فعالیت با کار کردن متفاوت است. کار کردن به عنوان وسیله برای رسیدن به برخی نتایج مطلوب صورت می‌گیرد...؛ اما فعالیت‌هایی دیگری وجود دارد که به خاطر خودشان انجام می‌شود. منظور از فراغت در قاموس ارسطو، فرصت اشتغال انسان به اینگونه کارهاست؛ تمام فعالیت‌های انسانی به جز کارهایی که برای ضرورت اقتصادی و مادی انجام می‌شود. در میان اینها، فعالیت سیاسی برای حکومت کردن رتبه اول را دارد» (فاستر، ۱۳۶۱: ۳۵۳).

در واقع فراغت به مثابه گذار شهروند از عرصه زندگی شخصی به زندگی عمومی است که محل و موضع سیاست‌ورزی بود. روی هم‌رفته فراغت لحظه فارغ شدن شهروند یا سوژه از حوزه ضروریات و حوائج روزمره و پرداختن به سیاست و اندیشیدن در باب سیاست است. بعد از فهم چیستی امر سیاسی، مسئله‌ای که لازم به تشریح آن است، کیفیت ظهور سوژه سیاسی و کنش سیاسی برآمده از آن است. در تحلیل گفتمانی نظریه سیاسی، هر گفتمان خاص از نظریه سیاسی، کنش سیاسی منحصر به فردی را رقم می‌زند. در نظریه سیاسی یونان باستان با توجه به ماهیت گفتمانی‌اش، سوژگی سیاسی را به نحو منحصر به فردی برمی‌سازد که متفاوت از دوره‌های تاریخی دیگر نظریه سیاسی است. در نظریه سیاسی یونان باستان، سوژه سیاسی با مفهوم «شهروند» شناخته شده است. مفهوم شهروندی با مکان گره خورده است؛ زیرا شهروند در موقعیت خانوادگی با موقعیت سیاسی روبه‌رو نیست، بلکه شهروند هنگامی سیاسی می‌شود که در مکان و

حیطه عمومی قرار گیرد. از این جهت سوژگی سیاسی در پیوندی مستحکم با منطق زیستی پولیس است. در منطق زیستی پولیس، وقتی شهروند در فضایی عمومی به نام آگورا قرار گیرد و به عمل و سخن پردازد، وارد حیطه امر سیاسی شده است. در نتیجه به مثابه سوژه سیاسی شناخته می‌شود. در واقع ورود به حیطه امر سیاسی، آغاز شکل‌گیری سوژه سیاسی است. سوژه سیاسی با ورود به عرصه امر سیاسی که فضای عمومی آگوراست، دست به کنش سیاسی می‌زند. در اینجا کنش ملازم با عمل و فن سخن است.

روی هم‌رفته نظریه سیاسی یونان باستان با مرکزکشی میان شهروند و غیر شهروند، اقدام به برساختن سوژه‌های سیاسی می‌کند. در واقع فرآیند شکل‌گیری سوژه سیاسی در نظریه سیاسی یونان باستان بدین ترتیب است که ابتدا شهروند از غیر شهروند متمایز می‌شود. در مرحله بعد، شهروند باید از حوزه خصوصی که تدبیر منزل است، بیرون بیاید و وارد فضای عمومی پولیس شود. در فضای عمومی پولیس است که شهروند به سوژه‌ای سیاسی تبدیل می‌شود؛ زیرا در اینجا شهروند بر سر امور همگانی و مشترکی که مربوط به اداره عمومی شهر است، تصمیم‌سازی می‌کند.

از این جهت سوژه سیاسی، شهروند فعال سیاسی میدان عمومی آگوراست که با عمل و فن سخن، سوژگی سیاسی یا امکان کنش سیاسی خویش را بر منصفه ظهور می‌رساند. در واقع شهروند یا سوژه با قرار یافتن در فضای عمومی پولیس، حیثیت و هویت سیاسی به خود می‌گیرد؛ زیرا از پرداختن به امر شخصی و خصوصی (تدبیر منزل) به امر مشترک و همگانی ورود پیدا می‌کند. بدین ترتیب کنش سیاسی محصول قرار یافتن سوژه سیاسی (عاملانی که از حق شهروندی برخوردارند) در قلمروی عمومی پولیس (میدان آگورا) به عنوان گستره امر سیاسی و بحث و تصمیم‌گیری بر سر امور مشترک است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف فهم نظریه سیاسی یونان باستان و رابطه آن با کنش سیاسی نگاشته شد. نویسندگان با بهره‌گیری آزادانه از نظریه گفتمان تلاش داشتند درکی گفتمانی از نظریه سیاسی یونان باستان ارائه دهند. از همین‌رو با گزینش مفهوم پولیس

به عنوان دال مرکزی نظریه سیاسی تلاش شده است تا سایر مفاهیم بنیادین نظریه سیاسی یونان باستان را حول آن گرد آورد. بدین ترتیب با شرح موقعیت قانونی و مرکزی مفهوم پولیس، سایر مفاهیم را به نحوی مرتبط با ساخت گفتمانی پولیس تلقی کردیم. مفاهیمی همچون شهروند، قانون، عدالت، پایداری، برابری، فضیلت، لوگوس، شکل حکومت، قدرت، امر سیاسی، سوژه سیاسی و نیز کنش سیاسی، حول پولیس به عنوان دال مرکزی تجمیع می‌یابند. به بیان دیگر همه این مفاهیم، معنای خود را از پولیس می‌گیرند و در ارتباط با آن معنا و مفهوم می‌یابند.

بر اساس ساخت نظری پژوهش، نظریه سیاسی محصول کنشگری سوژه در واقعیت سیاسی است. بدین ترتیب که سوژه با کنش سیاسی به دگرگونی در واقعیت سیاسی اقدام می‌کند و سپس دگرگونی در واقعیت سیاسی خود منادی ظهور نظریه سیاسی می‌شود. کنش سیاسی از یکسو متأثر از نظریه سیاسی است و از سوی دیگر در شکل دادن به واقعیت‌های سیاسی تأثیرگذار است. به بیان دیگر با تمسک جستن سوژه از نظریه سیاسی، واقعیت‌های سیاسی حفظ می‌شوند، دگرگون می‌شوند و از نو ساخته می‌شوند. بر این اساس واقعیتی سیاسی به نام پولیس، محور نظریه سیاسی بوده است. به تعبیر اسولیوان، نظریه سیاسی در شکل آغازین خود مربوط به پولیس بود. از این جهت نظریه سیاسی در قالب جدید و جدا از اسطوره به دوره‌ای از زندگی در یونان برمی‌گردد که می‌توان آن را مقارن با ظهور پولیس در تاریخ یونان تعریف کرد. در واقع تحول از نظام امپراتوری به نظام پولیسی، نه تنها واقعیت سیاسی را دگرگون کرد، بلکه موجبات شکل‌گیری نظریه سیاسی در اولین شمایل خود شد.

شرایط زیست اجتماعی/سیاسی در پولیس از چند جهت سرچشمه اصلی پیدایش نظریه سیاسی و مفاهیم محوری آن بوده است. نخست بدین علت که شهر یک جامعه خودمختار بوده است که روابط بین شهروندانش نیازمند بررسی بوده است و دوم بدین علت که شهر از فرایند تکاملی گذر کرده است که طی آن مسائل و پروبلماتیک‌هایی به وجود می‌آید که موجبات جهش و رشد تفکر را فراهم می‌کند. در نهایت وجود هم‌زمان گونه‌های متفاوت شهرها، که هر کدام از هویت خود آگاه بودند، مقایسه بین این گونه‌های متنوع و جست‌وجوی یک مدل آرمانی را موجب می‌شد. با ظهور پولیس بود که برای نخستین بار در تاریخ بشر، اقشار وسیع مردم در زندگی سیاسی مشارکت و نقش‌آفرینی

کردند و نهادهای سیاسی پیشرفته‌ای را برای اداره زندگی جمعی فراهم آوردند. در پولیس در واقع انسان، زندگی تازه‌ای را بر پایه الگویی نو بنا می‌کند که می‌توان آن را زندگی آگاهانه نامید. انسان می‌خواهد کاملاً آگاهانه و یکسره آزاد از مرجعیت سنت زندگی خود را سامان دهد. این آگاهی به تدریج راه خود را در نظریه سیاسی بازمی‌کند، به طوری که افلاطون و ارسطو از الگوهای زندگی سیاسی پولیس در نظریه‌پردازی خود درباره نظام‌های حکومتی بهره زیادی برده‌اند (Barker, 1918: 6-7).

پیوستگی و درهم‌تنیدگی پولیس به عنوان واقعیت سیاسی با نظریه سیاسی یونان، همه مسئله این پژوهش نبوده است. بعد از درک این مسئله که نظریه سیاسی یونان باستان بر محور پولیس می‌چرخد، این مسئله را مطرح کردیم که نظریه سیاسی چگونه کنش سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ساخت گفتمانی پولیس، اشکال خاصی از کنش سیاسی را مشروعیت می‌بخشید و دامنه آن را محدود به ساحت گفتمانی خویش می‌کرد. بدین معنا که در نظریه سیاسی یونان باستان، پولیس به عنوان حیطه عمومی‌ای که در آن امر سیاسی در جریان است، با برساختن مفهوم شهروند اقدام به تشکیل سوژگی سیاسی می‌کند.

در واقع پولیس، تعریف و برداشت محدود و خاصی از شهروندی دارد که لزوماً همه اعضای پولیس را در بر نمی‌گیرد. با شناسایی و به رسمیت شناختن شهروندان، سوژگی سیاسی و در نتیجه امکان کنش سیاسی فراهم می‌شود. صرف شهروندی، کنش سیاسی را مشروعیت نمی‌بخشید، بلکه خروج از خانه و زندگی خصوصی و ورود به مکان عمومی که محل بحث و مشارکت سیاسی بر سر امور همگانی بود، آغاز کنشگری سیاسی بود.

از این جهت در نظریه سیاسی یونان باستان، کنش سیاسی اشاره به عمل و سخن در فضای عمومی آگورا دارد که محل سیاست و سیاست‌ورزی بود. در واقع در آگورا قرار گرفتن به معنی آن بود که قواعد کنش سیاسی خاصی تجویز می‌شد که خارج از آن قواعد، هر گونه عمل دیگر کنش سیاسی تلقی نمی‌شود. در نهایت آنچه قواعد و استراتژی‌های کنش سیاسی را تعیین می‌کرد، در وهله اول منطق زیستی پولیس و سپس منطق حاکم بر مکان عمومی پولیس یعنی آگورا بود.

پی‌نوشت

۱. معادل یونانی قدرت، «power» و «dynamis» است.

منابع

- آدو، پی‌یر (۱۳۸۲) فلسفه باستانی چیست؟ ترجمه عباس باقری، تهران، علم.
- آرنت، هانا (۱۳۹۲) وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.
- ارسطو (۱۳۸۱) اخلاق نیکوماخوس، ترجمه سید ابوالقاسم‌پور حسینی، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۳۶۴) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، سپهر.
- اسولیوان، نوئل (۱۳۸۸) نظریه سیاسی در گذار (بررسی انتقادی)، تهران، کویر.
- افلاطون (۱۳۵۳) جمهوری، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوشه.
- بردشا، لی (۱۳۸۰) فلسفه سیاسی هانا آرنت، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۰) پساسیاست؛ نظریه و روش، تهران، نی.
- حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۹) اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید.
- خالقی دامغانی، احمد و حمید ملک‌زاده (۱۳۹۴) «سیاست، پایدیا و دولت؛ امر سیاسی و بنیان بینادهنی آن»، فصلنامه دولت‌پژوهی، شماره ۲، صص ۱۳۵-۱۶۶.
- شیری، علیرضا (۱۳۹۵) «تأملی پیرامون جایگاه امر سیاسی در اندیشه مدرن» در: <http://www.sooremag.ir> تاریخ دسترسی: ۲۸/۶/۱۳۹۵.
- ضیمران، محمد (۱۳۹۰) افلاطون، پایدیا و مدرنیته، تهران، نقش جهان مهر.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۳) زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۰) تاریخ سیاسی فلسفه غرب، جلد ۱، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه.
- فاستر، مایکل (۱۳۶۱) خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه محمدجواد شیخ الاسلامی، تهران، امیرکبیر.
- قادری، حاتم (۱۳۸۸) ایران و یونان، فلسفه در لابه‌لای سیاست و در بستر تاریخ، تهران، نگاه معاصر.
- قادری، حاتم و دیگران (۱۳۹۰) «اندیشه آرمان‌شهری در جمهوری افلاطون؛ تفاوت‌ها و تمایزها»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره اول، صص ۱۱۷-۱۳۵.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۶۲) افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، تهران، خوارزمی.
- کلانتری، عبدالحسین (۱۳۹۱) گفتمان از سه منظر؛ زبان‌شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی، تهران، جامعه‌شناسان.
- کلوسکو، جورج (۱۳۹۴) تاریخ فلسفه سیاسی دوران کلاسیک، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نی.
- گاتری، دبلیو.کی.سی (۱۳۸۸) فیلسوفان یونان باستان از طالس تا ارسطو، ترجمه حسن فتحی، تهران، علم.
- (۱۳۷۵) تاریخ فلسفه یونان، سوفسطاییان (بخش نخست)، ترجمه حسن فتحی، تهران، فکر روز.
- گلچین، پژمان (۱۳۹۳) جدال عقل و اسطوره در یونان باستان، تهران، نگاه معاصر.

- لاکلانو، ارنستو و شانتال موفه (۱۳۹۲) هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، ترجمه محمد رضایی، تهران، نی.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۹۰) روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی)، تهران، دانشگاه تهران.
- مکلند، جان (۱۳۹۳) تاریخ اندیشه سیاسی غرب، از یونان باستان تا عصر روشنگری، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران، نی.
- موفه، شنتال (۱۳۹۱) درباره امر سیاسی، ترجمه منصور انصاری، تهران، رخداد نو.
- یگر، ورنر (۱۳۷۶) پایدیا، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد اول و دوم، تهران، خوارزمی.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹) نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نی.
- یونسی، مصطفی (۱۳۸۷) نسبت فلسفه سیاسی و فلسفه زبان افلاطون، تهران، رخداد نو.

- Barker, Sir Ernest (1918) Greek Political Theory, Plato and his Predecessors, London, university Paperbacks.
- Cartledge, Paul (2009) Ancient Greek Political Thought in Practice, Cambridge University Press.
- Haffman, John (2007) A Glossary of Political Theory, university press Ltd.
- Kerferd, G.B. (1972) "Logos", The Encyclopedia of Philosophy, ed. by Paul Edwards, Macmillan, vol, 5.
- Lee, T. Y. (2001) Education in Greek and Roman antiquity, Published By: Brill Academic Pub.
- Pomeroy, B (2004) A brief history of ancient Greece: politics, society, and culture, Published by Oxford University Press, Inc.
- Strauss, Leo (1959) What is Political Philosophy And other Studeis, The University of Chicgo press.